

## مضامین رایج در شعر برخی از شاعران قرن نهم

دکتر زرین واردی\*  
دانشگاه شیراز

### چکیده

در این مقاله به بررسی «مضامین» رایج در شعر برخی از شاعران قرن نهم پرداخته‌ایم. از آن جا که مضامین شعر قرن نهم، از گستردگی و تنوع ویژه‌ای برخوردارند؛ از میان آن‌ها ده مضمون رایج‌تر از جمله: منقبت، مدح، عرفان، عشق مجازی، خدا، غم، فراق، بی‌اعتباری دنیا و اغتنام فرصت را انتخاب کرده و در باب آن‌ها، به جستجو در دیوان‌های شاعران برجسته قرن نهم، از قبیل: جامی، شاه نعمت‌اله ولی، هلالی جغتایی، اهلی شیرازی، بابافغانی شیرازی، قاسم انوار، انسی و کاتبی پرداخته‌ایم.

ترتیب ذکر مضامین بر اساس فراوانی و شیوع آن‌ها می‌باشد و در هر مورد، به مقایسه و ذکر تفاوت‌های ساختاری و معنایی این مضمون‌ها در قرن نهم با سایر دوره‌ها پرداخته و قالب‌های رایج هر مضمون را ذکر کرده و سپس به ذکر نمونه‌هایی از شعرهایی که در آن‌ها از این مضامین سخن رفته، مبادرت نموده‌ایم.

در پایان، به نتیجه‌گیری و ارائه نموداری از کمیت این مضامین، در شعر قرن نهم پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: ۱. شعر ۲. قرن نهم ۳. مضمون‌های قرن نهم.

### ۱. مقدمه

قرن نهم به حق یکی از دوره‌های مهم شعر فارسی است که در آن شاهد ظهور شاعرانی هستیم که از مقلدان و متابعان شایسته هنر شاعری حافظ و سعدی به شمار می‌روند.

با توجه به کثرت شاعران و گستردگی موضوعات شعر این دوره، مضامین متعددی در شعرهای این عهد یافت می‌شود که در این نوشتار بنا داریم به عمده‌ترین و رایج‌ترین آن‌ها بپردازیم.

هر چند که تتبع در دیوان شعرای این عهد ما را متوجه این حقیقت می‌سازد که شعر این دوره از تنوع مضمونی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، اما چند مضمون است که به نظر می‌رسد در تمام دواوین به طور مشترک یافت می‌شود و پرداختن به آن‌ها اولی‌تر می‌نماید که از جمله آن‌ها مضمون منقبت، عشق، مدح، عرفان، خدا، انسان، غم، پند و اندرز، فراق، بی‌اعتباری دنیا و دم‌غنیمت شمردن است و در واقع جستار ما نیز حول این محورها بوده است. البته پرداختن به این مضامین به منزله آن نیست که آن‌ها تنها در شعر این دوره یافت می‌شوند بلکه هدف آن است تا بگوییم که این مضامین که از دیرباز به عللی در ادب ما ظاهر شده‌اند حضور خود را تا قرن نهم نیز حفظ کرده‌اند و هدف آن است تا کیفیت حضور آن‌ها تا این قرن و از زبان شاعران این دوره نیز بیان شود.

همچنین لازم به ذکر است که در این مقاله بنا بر آن بوده که تنها یک نمای کلی از موضوعات رایج در شعر قرن نهم در مقابل چشم مخاطب به نمایش گذاشته شود و به هیچ وجه نگارنده قصد تحلیل عمیق این موضوعات را نداشته است که آن خود نیز پژوهش دیگری را می‌طلبد.

شایان ذکر است که در شعر این دوره انواع ادبی نیز از تنوع چشمگیری بهره‌مندند و انواعی همچون مدیحه، مرثیه، حماسه‌های تاریخی و دینی، شعرهای وصفی، منظومه‌های داستانی و عاشقانه، لغز، شهر آشوب و ماده تاریخ به وفور در آن یافت می‌شود و ساقی‌نامه‌های اهلی شیرازی و اهلی ترشیزی و اطعمه ابواسحاق از انواع منحصر به فرد و جالب شعر این عصرند، اما هدف ما در این گفتار پرداختن به مضامین، یعنی «موضوعات رایج» شعر این دوره است که بالطبع دایره آن‌ها با مختصر تفاوتی از دایره انواع متمایز می‌شود، هر چند که گاه اختلاطی نیز در این دو مقوله یعنی «مضمون» و «نوع» روی می‌دهد.

نکته‌ای که در مورد شیوه تحقیق لازم است به آن اشاره شود این است که نگارنده از بین خیل شاعران قرن نهم چند چهره برجسته و تراز اول این قرن را که شاخص شعر آن دوره بود و عبارتند از: جامی، بابافغانی شیرازی، هلالی جنتایی، اهلی شیرازی، شاه نعمت‌اله ولی، قاسم‌انوار، انسی و کاتبی برگزیده و با دقت، تتبع و استقراء کامل، دیوان آن‌ها را در ارتباط با مضامین مورد بحث مورد بررسی قرار داده است، بنابراین آماری که به شکل درصدی در انتهای مقاله به آن‌ها اشاره می‌شود، دقیق و بر اساس بررسی و استخراج شعرها صورت گرفته است و از آن‌جا که ذکر تمام موارد شعری و آمارها و ارقام موجب اطاله کلام می‌گشته، تنها به ذکر نمونه‌ها و آمار کلی بسنده کرده‌ایم.

در طول مقاله، کثرت مضامین را ملاک تقدم و تأخر آن‌ها قرار داده‌ایم و نظر به رواج مضمون «منقبت» ابتدا به این مقوله پرداخته و بعد سایر مضامین را به ترتیب اولویت ذکر کرده و در باب هر کدام به ذکر نمونه‌هایی پرداخته‌ایم و در انتها نیز به «نتیجه‌گیری» و ارائه نموداری از مضامین شعر این عهد مبادرت نموده‌ایم. امید که این مقال روزی سوسو زنان روشنگر راه ادب پژوهشی گردد.

مروری بر اوضاع سیاسی-اجتماعی قرن نهم

قرن نهم مقارن با حاکمیت فرزندان تیمور بر ایران بود؛ بدین شکل که در فاصله زمانی سالهای ۸۵۰-۸۰۷ ه. ق. شاهرخ بر قسمت اعظمی از متصرفات تیمور حکومت کرد و پس از او در سالهای ۸۷۳-۸۵۵ ه. ق. ابوسعیدبن سلطان محمدبن میرانشاه و سپس سلطان حسین میرزای بایقرا در فاصله ۹۱۱-۸۷۵ ه. ق. متصرفات تیمور را در اختیار داشتند. (اقبال آشتیانی، ۷۹۰/۳: ۱۳۸۰)

در این قرن نیز مانند سایر ادوار پس از حمله مغول پیوسته شاهد فراز و نشیب‌ها و قتل و غارت‌های فراوانی هستیم و جز در دوره کوتاهی از سلطنت شاهرخ که امن و آسایش نسبی بر ایران حاکم می‌شود، در طی این قرن به دلیل اختلافات شاهزادگان و امراء، قحطی و فساد در کلیه بلاد ایران شایع است. (زمجی اسفراینی، ۱۹۰/۳: ۱۳۳۸) و این وضع موجب شده که مضامینی همچون غم و بی‌اعتباری دنیا به وفور در شعر این دوره مشاهده شود.

افزون بر این یکی از مسائل اجتماعی دیگری که در قرن نهم تأثیر بسزایی از خود در شعر بر جای گذاشت، مسائل فکری و اعتقادی است.

در این قرن حکومت مطلقه با اسلام و مذاهب منشعب از آن است و تشیع و تسنن هر دو از گسترش خاصی برخوردارند. با این توضیح که بعد از سقوط خلافت عباسیان به دست مغولان در قرن هفتم، تشیع رو به قوت است و شایان ذکر است که حتی شاهزادگان تیموری در عین حالی که خود معتقد به مذاهب اهل تسنن هستند برای سادات و مشایخ تصوف احترام فوق‌العاده‌ای قائلند و زیارت مشهد مقدس از کارهای مکرر شاهرخ و غالب سلاطین دولت تیموری

بوده (صفا، ۴۹/۴: ۱۳۶۹) و همین جو سیاسی - اجتماعی است که باعث می‌شود مناقب پیامبر و ائمه و حماسه‌های تاریخی و دینی در شعر قرن نهم از گسترش چشمگیری برخوردار باشد.

افزون بر این، رشد و گسترش روزافزون فرق تصوف به خصوص بکتاشیه و نوربخشیه در قرن نهم گرایش به سمت مضامین عرفانی و مذهبی را در شعر این دوره رایج و شایع کرده بود.

نکته دیگری که در باب مسائل اجتماعی - سیاسی قرن نهم قابل ذکر می‌باشد این است که تیمور و اخلاف او علیرغم تمام تضادها و اختلافاتی که بر سر تصرف بلاد داشتند از یک وجه اشتراک برخوردار بودند و آن حمایت و تشویق از اهل هنر و ادب بود به گونه‌ای که گفته‌اند یکی از اختصاصات تیمور این بود که برای هر یک از پسران خود دربار شاهانه‌ای ترتیب داده بود و به رسم شاهان پیشین برای آنان ندمایی از شاعر و ادیب و دانشمند گردآورده بود. همچنین در مورد حمایت شاهرخ، ابراهیم سلطان بن شاهرخ (م. ۸۳۸) و میرزا بایسنقر از شعراء و علماء در کتب تاریخی از قبیل مطلع السعدین، حبیب السیر و روضات الجنات مطالب فراوانی نوشته شده که ذکر آن‌ها موجب اطاله کلام خواهد بود (حبیب‌السیر، ۳، ۶۲۲).

در کل نتیجه شعر دوستی این خاندان موجب شد که در قرن نهم صدها شاعر پا به عرصه ادب گذارند که برخی از آن‌ها همچون جامی، شاه نعمت‌اله ولی، هلالی جغتایی و اهلی شیرازی در ایجاد حلقه اتصال شعر قبل از قرن نهم و بعد از آن نقش بسزایی داشتند.

کوتاه سخن این‌که این قرن نیز مانند سایر مقاطع بعد از حمله مغول در کنار تنشهای سیاسی و اجتماعی، از نظر فکری و اعتقادی از ویژگیهای مثبتی نیز برخوردار بود که باعث ایجاد موج خاصی در بحر بیکران ادب فارسی شد.

پس از این تحلیل کوتاه اجتماعی، به بررسی مضامین رایج در شعر این قرن می‌پردازیم و این مبحث را با مضمون « منقبت » آغاز می‌کنیم.

## ۲. منقبت

در قرن نهم، عواملی همچون توجه بیش از حد تیمور به تجدید مسائل مذهبی و آزاد گذاشتن مسلمانان، ضعف روزافزون اهل تسنن و گسترش دو فرقه متصوف شیعه به نام « بکتاشیه » که از پیروان محمدرضوی نیشابوری بودند و « نوربخشیه » - که از تابعان « سیدمحمد نوربخش قایینی » به شمار می‌رفتند - زمینه را، برای رشد تشیع فراهم کرد و پیامد آن سرودن شعر، برای ائمه رواج روزافزونی گرفت؛ به گونه‌ای که ابن‌حسام خوسفی از شاعران این قرن، یک دیوان کامل در مناقب و مراثی پیامبر و اهل بیت سرود و منظومه‌ای به نام « خاوران نامه » در شرح جنگ‌ها و غزوات حضرت علی(ع) و قصیده‌ای در ذکر مکافات ابن‌ملجم از زمان مرگ تا روز قیامت خلق کرد.

« جامی » نیز منظومه‌ای به نام « اربعینات » سرود که در آن چهل حدیث را از پیامبر به نظم فارسی در آورد و قصیده‌های متعددی در مناقب اهل بیت به رشته نظم کشید. همچنین سروده شدن قصیده‌های متعددی در مناقب پیامبر، حضرت علی، امام رضا و حضرت مهدی(ع) توسط لطف‌اله نیشابوری، کاتبی، فغانی شیرازی، انسی، اهلی شیرازی، نظام استرآبادی و دیگر شعرای این عهد، شاهد دیگری است بر این مدعا...

این‌گونه بود که « منقبت اهل بیت » رایج‌ترین و متداول‌ترین مضمون شعر قرن نهم شد و در این عهد، کمتر شاعری است که صفحاتی از دیوان او به این مضمون اختصاص نیافته باشد.

با نگرشی به تاریخ زندگی شعرای قرن نهم درمی‌یابیم که بیشتر آن‌ها شیعه مذهب بوده‌اند؛ بنابراین انگیزه آن‌ها برای سرودن این نوع شعر پیامد گرایش‌های مذهبی آن‌هاست و بعید به نظر می‌رسد که آن‌ها، به سبب تابعیت از جو شعری حاکم، به سرودن این‌گونه شعرها مبادرت کرده باشند.

افزون بر این، روانی کلام و صداقتی که در بیان احساسات و عواطف شاعر در این گونه شعرها مشاهده می‌شود؛ ما را به خلوص انگیزه آن‌ها، در سرودن مناقب، بیشتر رهنمون می‌سازد. جالب است که شعرا برای این مضمون، پیوسته از قالب قصیده و به ندرت از قطعه و رباعی و غزل استفاده کرده‌اند و در مواردی که قالب این گونه شعرها «قصیده» است، به طور دقیق ساختار صوری قصیده‌های مدحی، یعنی تغزل و تشبیب، تخلص و طولانی بودن قصیده لحاظ شده است. از میان بیت‌های فراوانی از این گونه شعرها، سروده‌های بعضی از شعرای قرن نهم را انتخاب کرده و به عنوان نمونه به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

اهلی شیرازی در ستایش حضرت علی(ع) می‌گوید:

ای با سپهر یوقلمون هیبتت به چنگ	روز و شب از نهیب تو گردیده رنگ
شیر حقی و طایر فرخنده، یا علی	عنقا به روز جنگ بر آری به زیر جنگ
دستت به ذوالفقار دو سر یک اشاره کرد	این سرش ختا بگرفت، آن یکی فرنگ
بر تنگ دلالت مه نو حلقه‌ای بود	یک نیمه گشته ظاهر و یک نیمه زیر تنگ
... ای شهسوار ملک عرب کی رسد به تو	کیخسرو از شکوه و تهمتن به فر و هنگ
... تو مظهر عجایبی و در ثنای تو	عقل و حواس بیخود و فهم خواص دنگ
... اهلی سگ تو است و بدین افتخار اوست	ترسم کزو کنند سگان در تو، ننگ
.. یارب مقام روضه شامم کن از کرم	چندان که مانده است مرا در جهان درنگ

(اهلی شیرازی، ۴۸۱: ۱۳۴۴)

اهلی همچنین در قصیده‌های شماره (۵، ۹، ۱۰، ۱۹، ۳۴، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۴ و ۷۰) از دیوان خود منقبت امیرالمؤمنین و در قصیده‌های (۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۳۲، ۶۱) به رثای امام حسین و شهیدان کربلا، در قصیده شماره (۸) به مدح پیامبر اسلام و در قصیده (۱۸) به مدح احمدبن موسی شاهچراغ و در سه ترکیب بند به ستایش رسول، ائمه اثنی عشر، امامزاده علی بن حمزه و حضرت شاهچراغ علیه السلام پرداخته است.

جامی نیز در مدح علی بن موسی الرضا(ع) شعرهای متعددی سروده است که از جمله آن‌ها این بیت‌هاست:

سلام علی آل طه و یس	سلام علی آل خیرالنبیین
سلام علی روضه حل فیها	امام بیاهی به الملک و الدین
امام بحق شاه مطلق که آمد	حریم درش قبله گاه سلاطین
علی بن موسی الرضا کز خدایش	رضا شد لقب چون رضا بودش آیین
چو جامی چشد لذت تیغ مهرش	چه غم گسر مخالف کشد خنجر کین

(حکمت، ۱۴۲: ۱۳۶۳)

جامی افزون بر این، سروده‌های دیگری نیز در منقبت ائمه دارد که یکی از زیباترین آن‌ها ترجمه قصیده معروف فرزددق در مدح امام علی بن الحسین(ع) است و در صفحه ۱۴۳ کتابی که مأخذ تحقیقات اینجانب بوده درج شده است.

از نمونه‌های جالب دیگر این مضمون در شعر قرن نهم شعرهای زیر است که به ترتیب متعلق به قاسم انوار، هلالی جغتایی، شاه نعمت‌اله ولی، بابافغانی شیرازی، کاتبی، ابن حسام خوسفی و انسی - از شاعران مشهور قرن نهم - می‌باشد.

شمع هدایت تویی، شاه سلام علیک  
کاشف قرآن تویی، شاه سلام علیک  
خصم تو را روسیاه، شاه سلام علیک  
ظاهر با مصطفی، شاه سلام علیک  
سرور مردان علی، شاه سلام علیک  
«انت ولی الوری» شاه سلام علیک  
غایت غایت تویی، شاه سلام علیک

(قاسم انوار، ۱۹۳: ۱۳۳۷)

کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او  
بدین حدیث لب لعل روح پرور او  
عجب خجسته حدیثی است! من سگ در او

(هلالی، ۲۱۱: ۱۳۳۷)

معنی انبیا علی ولی  
سرور اولیا علی ولی  
هست سر خدا علی ولی  
محرم کبریا علی ولی  
چون بود پادشا علی ولی  
رهبر جان ما علی ولی  
شاه ملک غنا علی ولی

(شاه نعمت‌اله ولی، ۳۱: ۱۳۳۹)

نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است  
ستاره شرف و آفتاب انجمن است  
شود نثار یکایک به جای خویشان است  
همای ناطقه را مهر عجز بر دهن است  
ز شهر روح مقرر به کشور بدن است  
چو شهید در دهن طوطی شکرشکن است  
بچشم اهل نظر چون سهیل در یمن است  
که هیکل دل و آرام جان و حرز تن است

(بابا فغانی شیرازی، ۱۸: ۱۳۴۰)

سلسله موی او بر مه انور شکست  
حقه یاقوت او قیمت شکر شکست  
قامت و بالای او زیب صنوبر شکست  
آب رخ گل ببرد قامت عرعر شکست  
روح مقدس مگر طره شهپر شکست  
یا قدحی در کف ساقی کوثر شکست  
آن که به شمشیر دین، لشکر کافر شکست

(صفا، ۳۱۹: ۱۳۶۹)

نور ولایت تویی شاه سلام علیک  
معدن احسان تویی، مظهر عرفان تویی  
صدر ولایت پناه، بنده روی تو ماه  
... با همه انبیاء آمده‌ای در خفا  
«لحمک لحمی» نبی گفت ترا ای ولی  
دُرُج دُر «لافتی» برج مه «هل اتی»  
سر ولایت تویی، حسن و ملاحظت تویی

محمد عربی آبروی هر دو سر است  
شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح  
که من مدینه علمم، علی درست مرا

جام گیتی نما علی ولی  
در ولایت ولی والا گدرد  
این عم رسول و دامادش  
مخزن گنج کنت کنز اوست  
کسی گدا از درش رود محروم  
هر کسی را امام و راهبری است  
... نعمت‌اله فقیر حضرت اوست

خطی که یک رقمش آبروی نه چمن است  
علی موسی جعفر که مهر دولت او  
به نقش خاتم او گر هزار جوهر جان  
ز شرح میمنت خاتم همایونش  
به مهر اوست که پروانه حیات ابد  
حدیث گوهر سیراب لعل خاتم او  
عقیق خاتم توقیع حکم آل علی  
تبارک‌الله از آن هیبت خجسته مثال

سنبل خوشبوی او غالیه بر لاله ریخت  
لعل گهر نوش او جزع یمانی نمود  
چشم دلارای او زینت نرگس ببرد  
طلعت رعنا ای او، قد دلارای او  
... خاک زمین نزهت عنبرسا را گرفت  
کرد مگر سلسبیل خازن جنب سبیل  
حیدر لشکر شکن، صفا در عنتر فگن

سپهر گونه بر آمد بلند ابر بهار  
 مصوری است عجایب بهار رنگ آمیز  
 ببین که باغ گرفتست سبزه را در بر  
 ... گذشته شاخ بنفشه ز گلشن گردون  
 جناب سید کونین و خواجه ثقلین  
 رسول هاشمی آن سیدی که در شب قدر  
 ظلال مرحمت افگند بر سر گلزار  
 چمن ز خامه تصویر او به نقش و نگار  
 نگر که جوی در آورده سرو را به کنار  
 چنان که رایت بیضای احمد مختار  
 که همت پیکر او نور داور دادار  
 گذشته است ز ایوان گنبد دوار

(همان، ۴۲۰)

### ۳. مدح

مضمون « مدح » یکی از قدیمی‌ترین مضامینی است که در شعر فارسی وجود داشته و از زمان‌های کهن، باعث پیدایش یک نوع ادبی به نام « مدیحه » در ادب فارسی گشته است. بنابراین، هر چند که بیشتر در محدوده « انواع ادبی » مطرح می‌گردد؛ با توجه به اهمیت و تداول آن، در شعر قرن نهم، آن را جزء مضامین نیز ذکر کرده و اشاره‌ای به آن خواهیم داشت.

در باب شعرهای مدحی این دوره چند نکته قابل توجه است:

نخست این که شعرهای مدحی قرن نهم، به طور عمده در قالب قصیده سروده شده‌اند و جالب است که اکثر این قصیده‌های مدحی دارای « تخلص » یعنی ذکر نام شاعر در انتهای قصیده هستند و این امر، در قصیده‌های مدحی دوره‌های قبل معمول و متداول نبوده است.

افزون بر این به نظر می‌رسد که عنصر غلو و اغراق در قصیده‌های مدحی این دوره تعدیل شده و شعرا کمتر امور شگفت‌انگیز را به ستایش شدگان استناد می‌دهند که این محتوای معتدل، تا حدی اشکالاتی را که بر قصیده و کاربرد آن در دوره‌های گذشته گرفته می‌شده است، منتفی می‌نماید، از جمله کسانی که به محتوای اغراق‌آمیز قصیده در سده‌های نخست شعر فارسی اعتراض می‌کنند، پروفیسور شبلی نعمانی است او معتقد است که اوصاف مدحیه باید مطابق با واقع بوده و به گونه‌ای بیان شود که محرک تمایلات و احساسات باشد اما در سده‌های نخست شعر فارسی از کسانی تجلیل شده که به هیچ وجه مستحق این اوصاف نبوده‌اند و شاعر تمام قوت طبع خود را تنها صرف مبالغه و اغراق کرده است « (شبلی نعمانی، ۳۱ / ۵) ». اما همان‌طور که ذکر شد به نظر می‌رسد در شعرهای مدحی این دوره از این مقوله به شکل مناسب‌تری استفاده شده است.

سرانجام این که با توجه به گرایش‌های مذهبی شعرا و ستایش شدگان آن‌ها که به طور عمده شیعه اثنی عشری هستند، در غالب موارد، « مدح » به نحوی با یک امر و ویژگی مذهبی از قبیل تلاش برای احیاء و رفعت دین و امثال آن، گره می‌خورد.

در شعر این دوره، به ندرت « مدح » در قالب‌های غزل و قطعه نیز مشاهده می‌شود و از نمونه‌های قابل ذکر شعر مدحی این قرن که در غیر قالب قصیده سروده شده است، منظومه‌ای است به نام « تحفه السلطان فی مناقب النعمان » که « اهلی ترشیزی » آن را به نام شاهرخ سروده است.

شعرهای زیر نمونه‌هایی از شعر مدحی این دوره است:

تا خلافت بر بنی آدم ز حق تفضیل شد  
 چون خلیل بت شکن در عالم صورت به تیغ  
 آفتاب عزمت از مشرق به مغرب چون شتافت  
 نعره تکبیر او در آسمان غلغل فکند  
 سگه دولت به نام شاه اسماعیل شد  
 هرچه نقصان کرد دین را، موجب تکمیل شد  
 راه بانصد ساله در یک روز بی تعجیل شد  
 بلکه تکبیرش ملک را باعث تهلیل شد

ز آن که دست قدرتش هر گو که زدصدمیل شد  
 لشکر جان در رکابش هم بدین تمثیل شد  
 زین طرف گرشد یکی آن هم بصد تبدیل شد  
 هر یکی در قبض جانها صدجو عزرائیل شد  
 بر شهیدان محبت صور اسرافیل شد  
 گرچه چاووش فلک جبریل و میکائیل شد  
 کوه آهن همچو کوه برف در تحلیل شد  
 تا بود قرآن که خواهد تابع انجیل شد  
 ز آن که این بسیار گویی موجب تطویل شد

(اهلی شیرازی، ۴۵۸: ۱۳۴۴)

اهلی افزون بر شاه اسماعیل به ستایش دیگران، در قصیده‌های گوناگون پرداخته است؛ از جمله: به ستایش سلطان یعقوب (سومین پادشاه از ترکمانان آق قوینلو) که در قصیده شماره ۷۳، ۱۶ و ۱۵ دیوانی که اساس کار اینجانب بوده است، به مدح او پرداخته است. «سید شریف» که منصب صدارت شاه اسماعیل را داشته و در قصیده‌های شماره ۷۱، ۵۲، ۳۷ او را مدح کرده است و تعداد دیگری از رجال و اشراف دوره صفوی که ذکر همگی آنها به درازا می‌کشد.

هلالی جغتایی نیز در قصیده‌ای یکی از والیان شهر خراسان را بدین‌گونه وصف می‌کند:

که جان آمد در او، یعنی عبیداله خان آمد  
 پر و بال همای دولت او سایبان آمد  
 ملک بر گوشه ایوان کیوان پاسبان آمد  
 بیش دست او، فرموده مثنی استخوان آمد  
 باین طالع چو خورشید فلک صاحب‌قران آمد  
 بحمدالله! آخر بنده این آستان آمد

(هلالی جغتایی، ۲۰۳: ۱۳۳۷)

... عرصه روی زمین تنگ آمد از میدان او  
 چون بچنگ خصم شد روی زمین لشکر گرفت  
 ز آن طرف گر صد هزار آمد یکی بر جا نماند  
 غازیانش کز ملک بیشند در روز غزا  
 ز آن که بر دشمن نفیرش بانگ عزرائیل زد  
 ... بارگاه قدر او همسایه آمد با فلک  
 آفتاب خشم او بر لشکر دشمن چو تافت  
 ... ملت اثناعشر تا هست ادیان باطل است  
 قصه بسیارست «اهلی» ختم کن وقت دعاست

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد  
 زهی خان همایون فر، که بر فرق همایونش  
 شهنشاه فلک مسند که بهر خواب امن او  
 قوی دستی که در میدان همت پنجه رستم  
 قرآن کردند ماه و مشتری در طالع سعدش  
 هلالی گرچه عمری دربدر می‌شد به هر کویی

باباافغانی شیرازی نیز در مدح شاه اسماعیل می‌گوید:

همدم جان و دلم ذکر حسین و حسن است  
 نور هر یک سبب روشنی جان و تن است  
 حفظ فرمان خداوند زمین و زمن است  
 ای که ظل علمت بر دو جهان پرده تن است  
 خاتم دست تو فیروزه جوهر شکن است  
 جان دیگر نکنند میل که حب الوطن است  
 و آن کزین شعله برافروخته شد جان من است  
 شهد در غنچه منقار و شکر در دهن است  
 تا صبا در سخن سرو و گل و نسترن است

(باباافغانی، ۱۸: ۱۳۴۰)

تا به آینه ذل طوطی جان در سخن است  
 آن دو خورشید جهان تاب که از روی شرف  
 ... لله الحمد که پروانه دیوان نجات  
 حافظ مرکز نه دایره «شاه اسماعیل»  
 در نگین نام تو القاب سلاطین جهان  
 دولت از خیمه اقبال تو بیرون نرود  
 هر که جان باخت به راه تو برافروخت چو شمع  
 ... طولی ناطقه را در چمن مدحت تو  
 ... عندلیب چمننت باد فغانی به دعا

لطفاله نیشابوری نیز در مدح تیمور گورکائی می‌گوید:

لطف‌اله نیشابوری نیز در مدح تیمور گورکانی می‌گوید:

... شاه تمور خان الغ آن که به یمن عدل او  
 معتکف جناب تو روز و شب است و «لطف» را  
 عز قبول شاه گسر تربیتی کنند ورا  
 بهر مدیح ذات تو درج کند به شعر در

ساخت غزال از ایمنی در کنف اسد وطن  
 هر دوبه مدح ذات تو روز و شبند مرتهن  
 از ره بنده پروری و ز سر لطف خویشتن  
 رشته در و گوهر از درج عبارت سخن

(صفا، ۲۰۷: ۱۳۶۹)

#### ۴. عرفان

یکی از مضامین رایج و گسترده شعر فارسی « عرفان » است. به نظر می‌رسد که از ابتدای ظهور شعر فارسی شعرهای لطیفی در زمینه ارادت و عشق انسان نسبت به خداوند وجود داشته است و در واقع، می‌توان آن‌ها را، آغازگر شعر عرفانی دانست و از سده‌های اول هجری، کم و بیش دو بیتی‌ها یا قطعه‌هایی از مشایخ عرفان و تصوف دیده می‌شود.

در « حلیه‌الاولیاء » مجموعاً ۳۳۰ بیت شعر به ۲۵ نفر از صوفیه که در نیمه‌های قرن سوم تا اواخر قرن چهارم هجری می‌زیسته‌اند، نسبت داده شده است که از این میان، می‌توان ذوالنون مصری، سری سقطی و یحیی‌بن معاذ را نام برد. (صبور، ۱۸۲: ۱۳۷۰) و این همان روزگاری است که عرفان به تدریج هویت مستقل خود را یافت و برای اولین بار، اصطلاحات عرفانی و صوفیانه وارد شعر شد.

ورود اصطلاحات عارفانه و صوفیانه در شعر، از طرفی باعث زدوده شدن شیوه یکنواختی که قرن‌ها عارض شعر فارسی شده بود گشت و از طرف دیگر، باعث گرایش مردم، به ویژه، شاعران به طرف تصوف، به ویژه، تصوف علمی و فنی شد. عشق عرفانی به صورت مدون و شکل یافته، اولین بار به وسیله سنایی وارد شعر شد و تا قرن نهم نیز همچنان به حضور خود در شعر فارسی ادامه داد.

در قرن نهم، نخست به دلیل گرایش‌های مذهبی شاعران و سلاطین و سپس به دلیل رواج روزافزون تصوف، مقوله « عرفان » در شعر نمود چشمگیری دارد و نکته جالب در شعرهای عرفانی این قرن، آن است که عرفان آن منطقی‌تر، معتدل‌تر و تجربی‌تر از دوره‌های گذشته بوده و به مقدار زیادی با زندگی روزمره همسانی و نزدیکی پیدا می‌کند.

از میان مقوله‌های متعدد عرفان، آنچه بیش از همه در شعر این قرن، بدان پرداخته شده است، « عشق عرفانی و حقیقی » است و طبیعی است که معشوق این عشق « ذات مقدس خداوند » است.

شعرهای عرفانی این قرن، بیشتر در قالب « غزل » و به ندرت در قالب‌های دیگر، سروده شده‌اند و از میان این نوادر، می‌توان به برخی از رباعی‌های شاه نعمت‌اله ولی و مثنوی « شمع و پروانه » اهلی شیرازی اشاره کرد. این مثنوی در ساختار معنایی، از مضمون عرفانی برخوردار است و در واقع، تمثیلی است از جذب و انجذاب طالب و مطلوب در طریقت عارفان و صوفیان.

در شعرهای عرفانی قرن نهم نیز واژه‌هایی همچون دیرمغان، رند، مست، تجلی، مغبچه، میخانه، درد، خراباتی و همانند این‌ها مگرر به چشم می‌خورد که در واقع این امر بازمانده سنن ادبی دوره‌های گذشته است و این واژه‌ها در شعر این قرن نیز به همان معنی‌ای که در قرن ششم تا هشتم داشته‌اند، به کار گرفته می‌شوند. شعرهای زیر که به ترتیب از جامی، اهلی شیرازی، قاسم انوار، هلالی جغتایی، شاه نعمت‌اله ولی و بابافغانی شیرازی است، نمونه‌ای از شعرهای عرفانی قرن نهم می‌باشد.

دارم از پیر مغان نقل که در دین مسیح  
 باده چون نقل مباح است زهی نقل صحیح



منکر فعل خرد باش که الجَهْلُ قبیح  
یک سر موی تو را بر همه خوبان ترجیح  
خاصه آن چشم‌خوش و آن لب جانبخش ملیح  
«جامی» و جام صبوح از کف ساقی صبیح

(حکمت، ۲۳۵: ۱۳۶۳)

مجنون اگر شوی همه آفاق لیلی است  
صورت تفاوتی نکنند، اصل، معنی است  
زهر است آب‌خضر اگر از دست‌عیسی است  
بخت مجردان تو در کار عقبی است  
او را چه غم که زنده دل از مغز معنی است  
کو را نه فکر دین و نه پروای دنیی است

(اهلی شیرازی، ۶۲-۶۱: ۱۳۴۴)

غیر از این دیر ندیدیم دگر دار امان  
گفتم ای جان جهان، قصه مستان مستان  
عشق و معشوقه و عاشق همه جان‌اندرجان  
لیک کس را نگذارند درین در آسان  
سر ببازیم به سودای تو، ای جان جهان  
همه در نعره و فریاد که ای ساقی هان!  
غیر از این درد ندیدیم به عالم درمان

(قاسم انوار، ۲۵۲: ۱۳۳۷)

می خواره و معشوق پرستم چه توان کرد؟  
ور توبه چل ساله شکستم، چه توان کرد؟  
آری، به‌خدا، این همه هستم، چه توان کرد؟  
ور زآن که از این قید نرستم، چه توان کرد؟  
در کوی خرابات نشستم، چه توان کرد؟  
گر با دگری عهد نبستم، چه توان کرد؟

(هلالی جغتایی، ۱۸: ۱۳۳۷)

منور کرد نور او سرای که؟ سرای ما  
کرم بنگر که الطافش چه‌ها کرده بجای ما  
حیات جاودان یابی از آن آب و هوای ما  
بحمدالله اجابت شد دعای کدخدای ما  
بما ده دُردی دَرْدش که آن باشد دَوای ما  
نوای عالمی بخشد نوای بی نوای ما  
بیا و پادشاهی کن ز انعام گدای ما

(شاه نعمت‌اله ولی، ۳۶: ۱۳۳۹)

شیوه علم نظر ورز که العلمُ حسن  
آن‌دهان یک سر موی است ز لطف تو و هست  
هر کجا شوخ ملیحی است دلم کشته اوست  
وارد صبح ز صوفی طلب و ورد صباح

هر کجا که بنگری رخ او در تجلی است  
دور از توام به صورت و در معنی‌ام قرین  
پیش کسی که باده ز دست تو خورده است  
مست تو گر ز کار جهان فرد شد چه شد  
گر پوست بر کنند ز صورت پرست مست  
«اهلی» حریف مغبچه و جام می کسی است

ما که مستان خرابیم در این دیر مغان  
عقل از قصه مستان به شکایت آمد  
گر نکو بنگری، از دیده عرفان بینی  
در توفیق و هدایت همه عشق آمد، عشق  
مفلسان ره عشقیم، که یک سر داریم  
باده‌ای بخش به عشاق، که سرمستانند  
«قاسمی»، قصه درمان طلبی را بگذار

من عاشقم و دیوانه و مستم چه توان کرد؟  
گر ساغر سی روزه کشیدم، چه توان گفت؟  
گوید که: رندی و خراباتی و بدنام  
من رسته‌ام از قید خرد، هیچ مگوئید  
برخاستم از صومعه زهد و سلامت  
عهدم همه با پیر مغان است، هلالی

درآمد ساقی و آورد جام می برای ما  
همه می‌های میخانه، به ما انعام فرمودند  
خراباتست و ما سرمست، ساقی جام می بردست  
در میخانه بگشادند و داد عاشقان دادند  
حریف دردمندانیم و دُرد دَرْد می‌نوشیم  
چه خوش ذوقیست ذوق ما که عالم ازو یابند  
گدای «نعمت‌الهییم»، سلطان همه عالم

(شاه نعمت‌اله ولی، ۳۶: ۱۳۳۹)

## ۵. عشق مجازی

یکی از لطیف‌ترین پدیده‌های جهان آفرینش «عشق» است که خداوند در وجود تمامی اجزای خلقت، آن را، به نحوی، به ودیعه گذاشته است.

عشق، نموده‌ها و تجلی‌های متفاوتی دارد که هر کدام به نوبه خود، موجب پیدایش آثار دل‌انگیزی در عرصه ادب فارسی شده است.

هر چند این عشق، یک چیز بیشتر نیست؛ اما در طی سالیان، افکار و اندیشه‌ها، شرایط اجتماعی و سیاسی، مذهب و تمایلات روحی، بر آن اثر گذاشته و موجب به وجود آمدن طیف‌های مختلفی در شعر غنایی فارسی گشته است.

عشق در شعر فارسی، تا پایان قرن پنجم، بیشتر به مفهوم عشق مجازی زمینی است و شاعر که به سبب مداحی و دریافت جایزه وصله در رفاه و تنعم به سر می‌برد، عشق را تنها در چهارچوب مسایل جنسی و یا مغالزه با کنیزکاتی که از طرف امرا و وزراء به او هدیه شده است، می‌بیند.

از اواخر قرن پنجم، از سویی با سقوط غزنویان، شعر درباری تا حدودی از رونق می‌افتد و از طرف دیگر، عرفان و تصوف به گونه دامنه‌داری در ایران گسترش می‌یابد. این دو پدیده، موجب پیدایش موجی نو در زمینه «عشق مجازی مطرح در شعر فارسی» می‌گردند؛ بدین گونه که عشق از آن پس، از طریق دو مسیر متفاوت به حیات خود در شعر ادامه می‌دهد، در یک مسیر، عشق عرفانی که در آن منظور از معشوق، ذات خداوند است (که در قسمت قبل به آن اشاره شد) و در مسیر دیگر، عشق مجازی. با این توضیح که این عشق مجازی، از تفاوت بسیار فاحشی نسبت به عشق‌های مجازی سده‌های قبل برخوردار است.

شیخ روزبهان بقلی از جمله عرفایی است که به خصوص در کتاب *عبرالعاشقین* خود از انواع عشق و تفاوت آن‌ها به وفور سخن گفته است؛ او عشق را به پنج نوع الهی، عقلی، روحانی، بهیمی و طبیعی تقسیم می‌کند و سپس به مبع و منشأ هر کدام پرداخته و نمونه‌هایی را از هر کدام ذکر می‌کند و در نهایت عشق روحانی را که مختص به خواص الناس است بر همه آن‌ها ترجیح می‌دهد، (روزبهان بقلی، ۱۵: ۱۳۶۶) اما در کنار این انواع، گونه‌ای از عشق زمینی را تقدیس کرده و می‌گوید:

«و اما بعد معلوم باشد که عشق لیلی و مجنون، وامق و عذرا و ... و امثالهم در عرب و عجم نزد عقلا و علما معروف است و الباء حقیقت دانند که تألف از تهمت طبیعت بیرون است و حکما و فلاسفه گفته‌اند که عشق عقیف. تألف ارواح و نجائح اشباح است». (همان، ۱۱)

و در واقع این همان نوع عشق مجازی است که از قرن ششم تا نهم شاهد آن هستیم و در این عشق، هر چند معشوق زمینی است، اما از نوعی تعالی و معنویت برخوردار است چنین عشقی هر چند خالی از تمتعات جسمانی نیست، اما هدف عاشق تنها این نیست.

عشق مجازی مطرح در شعر قرن ششم تا قرن نهم، بر خلاف عشق‌های سده‌های قبل، توأم با کامیابی، شادی و رفاه نبود. و پر از رنج و ناملايمات و غم‌هاست و شاعر به جای آن که به توصیف ظاهر و صورت معشوق به شکل عینی بپردازد، در توصیف معشوق، تخیلات، اوهام و ذهن خود را نیز دخیل می‌کند و توصیفاتش را از برون‌گرایی به درون‌گرایی سوق می‌دهد و سعی می‌کند که معشوق خود را درعین حالی که زمینی است با توصیفات معنوی و روحانی وصف کند، و به همین دلیل، که معشوق از جایگاه شایسته‌تری، نسبت به سده‌های قبل برخوردار شده است، تا حدودی، دست نیافتنی می‌شود. عدم امکان دسترسی به معشوق متعالی، باعث می‌شود که عاشق پیوسته در سوز و گداز باشد که این امر به لطافت شعر عاشقانه یاری کرده است.

دکتر زرین کوب در مورد این گونه عشق، می‌گوید:

« به نظر می‌رسد رواج عشق عرفانی را با آن ویژگی‌های معنوی و روحانی در تحول عشق‌های مجازی نمی‌توان بی‌تأثیر دانست؛ در حقیقت، شیوه فکر و بیان صوفیه، نجابت و علوی به شعر فارسی داده بود که امکان نداشت شعر فضلا بدون الفاظ و معانی آنان مقبول عام، حتی مقبول خود گویندگان باشد » (زرین کوب، ۱۷۹: ۱۳۴۹).

شعر عاشقانه قرن نهم نیز - همانطور که قبلاً اشاره شد- از این ویژگی یعنی عشق مجازی متعالی برخوردار است و این عشق مختص این قرن نیست بلکه در واقع مضمونی است که از سده‌های قبل آغاز می‌شود و هدف آن است که بگوییم این نوع عشق تا قرن نهم نیز پیوسته در شعر ما حضور داشته و شعرای قرن نهم نیز از این مضمون با زبان خاص خود سخن گفته‌اند و مضمون عشق مجازی اعم از مجازی متعالی یا زمینی به خصوص در مقطع بعد از حمله مغول که اجتماع دستخوش تغییر و تحول‌های سیاسی امرا و شاهزادگان است بیشتر نمود و ظهور پیدا می‌کند و نکته قابل ذکر در شعر این قرن، آن است که اکثر شعرهای عاشقانه آن همچون سده‌های قبل در قالب غزل سروده شده‌اند. تنها گاهی شعرا از قالب « رباعی » استفاده کرده‌اند. نمونه جالب دیگر شعر عاشقانه این قرن که در قالبی غیر « غزل » سروده شده است، مثنوی « سحر حلال » اهلی شیرازی است که موضوع آن نیز « عشق متعالی » است، بدین گونه که « جم » دلباخته دختر پسر عم خود یعنی « گل » می‌شود و این عشق، به ازدواج می‌انجامد؛ اما پس از آن « جم » از اسب فرو می‌افتد و جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. زمانی که می‌خواهند جسد او را به رسم آتش‌پرستان بسوزانند، « گل » نیز با خواست و تمایل قلبی خود، درون آتش رفته و همراه با « جم » رهسپار دیار باقی می‌شود.

از برجسته‌ترین چهره‌های قرن نهم که شعرهای عاشقانه‌شان حول محور عشق مجازی متعالی می‌گردد جامی، اهلی شیرازی، قاسم انوار، هلالی جغتایی، شاه نعمت‌اله ولی، بابافغانی و آصفی هروی است که در ادامه غزل‌هایی از آنان را آورده‌ایم:

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد	به ز آن که به بدخویی بی رحم چنین افتد
جایی که بود تابان خورشید، مکن جولان	حیف است کز آن بالا سایه به زمین افتد
هر جا که جهد برقی از آتش عشق تو	صد دلشده را آتش در خرمن دین افتد
عشق تو به مهر و کین هر چند که زد قرعه	مشکل که به نام من جز قرعه کین افتد
محراب حضور آمد ما را خم ابرویت	بر وی ز خطای ما مپسند که چین افتد
هر لحظه زخم آهی، باشد که ازین ناوک	سیاره ادبارم از چرخ برین افتد
« جامی » چو سخن راند از لعل شکر بارت	در دامنش از دیده درهای ثمین افتد

(حکمت، ۲۳۶: ۱۳۶۳)

زشت است کان نکو رو از حد برد جفا را	گر بد نیابد او را طاقت نماند ما را
تا چند عاشقان را خوبان به رشک سوزند	یا رب جزای خود ده، این قوم بی وفا را
افسوس ای عزیزان کز بهر بی وفایی	بیگانه کردم از خود، یاران آشنا را
هر چند کز غم آخر بر باد داد خاکم	بر دل مباد گردی آن کعبه صفا را
از دوستان شکایت «اهلی» نه شرط یاریست	یا ترک دوستی کن، یا دل بنه جفا را

(اهلی شیرازی، ۴۲: ۱۳۴۴)

تا پریشان نکند زلف ترا باد صبا	متصور نشود حالت جمعیت ما
هر چه در وصف تو گفتند، زمه تا ماهی	سخنی بود به نسبت ز سمک تا به سما
راست ناید به قلم گر دو جهان شرح دهند	تا قیامت صفت عشق من و حسن ترا

- شاهد جان منی پیش جمالت چون شمع  
دل « قاسم » ز سر جان گرامی برخاست
- دارم امشب هوس سوختن از سر تا پا  
به وفاداری حسن تو، زهی حسن و وفا
- (قاسم انوار، ۴: ۱۳۳۷)
- من کیم بوسه زخم ساعد زیبایش را؟  
چشم ناپاک بر آن چهره دریغ است، دریغ  
ناز می بارد از آن سرو سهی سر تا پا  
خواهم از جامه جان خلعت آن سرو روان  
جای او دیده خونبار شد، ای اشک برو  
زان دو لب هست تمنای « هلالی » سخنی
- گر مرا دست دهد بوسه زخم پایش را  
دیده پاک من اولاست تماشایش را  
این چه نازست؟ بنازم قد و بالایش را  
تا در آغوش کشم قامت رعنائش را  
هر دم از خون دل آغشته مکن جایش را  
کاش، گویی که: بر آرند تمنایش را
- (هلالی جغتایی، ۶: ۱۳۳۷)

## ۶. خدا

از دیگر مضامین رایج در شعر قرن نهم « توصیف ذات باری تعالی » است و این موضوع به چند صورت، در شعر این قرن حضور یافته است.

تعدادی از شاعران از جمله انسی، اهلی شیرازی، قاسم انوار، هلالی جغتایی و شاه نعمت‌اله ولی، به توصیف صفات خداوند از قبیل حکمت، علم و مسائل مربوط به آفرینش پرداخته‌اند و گروهی دیگر از جمله جامی و بابافغانی شیرازی بیشتر در قالب مناجات به وصف خداوند پرداخته‌اند.

هر چند گروهی اشعار مناجاتی را یک نوع ادبی مستقل به شمار آورده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که قرار دادن این موضوع در محدوده « مضامین » شایسته‌تر باشد.

به هر حال، وصف خداوند به صورت اول، یعنی در قالب ذکر صفات از گستردگی بیشتری در شعر این دوره برخوردار است و این مضمون به طور یکسان در قالب‌های غزل، قصیده و مثنوی یافت می‌شود.

- شعرهای زیر نمونه‌ای است از این‌گونه شعرها در قرن نهم:
- به نام آن که به ذرات عالم است علیم  
مصوری که به کلک نگار خانه صنع  
مقدری که ازو یافت نور فیض وجود  
حکیم لم یزل آن قادری که پیش خرد  
... ز حفظ اوست که در باغ دهر ز آتش گل  
ز طیب نغمه فضلش مروحست شمال  
خوشا هوای گلستان رحمتش کانجا
- خدای پاک خداوند واجب التعظیم  
نگاشت صورت انسان در احسن التقویم  
مکونات مجرد مقدرات جسمیم  
مقرست بر کبریاش عرش عظیم  
بماند پیکر گوگرد خار خشک و سلیم  
ز بوی گلشن لطفش معطرست نسیم  
نه غنچه راست تشنج نه نرگس است سقیم
- (صفا، انسی، ۴۲۰: ۱۳۶۹)

منت ایزد را که صنع او ز گل خار آورد  
از هوا در گنبد سرها صدایی افکنند  
قدرت او ساخت در ترکیب تن هر گوشه‌ای  
در خیال صورتی کز قطره آب آفرید  
نیست از صنعش عجب گر، مریم از باد هوا

خاک ما از قطره آبی پدیدار آورد  
تا به حکمت مشتش خاکی رابه گفتار آورد  
مفصلی گردان که چون گردون به رفتار آورد  
نقشبندان خرد را رو به دیوار آورد  
همچو عسی نشأ خورشید رخسار آورد

چون رسد در کام نیشکر، شکر بار آورد  
چون کند مدبر که خود در سلک ابرار آورد  
گه عزیز آرد برون از بطن و گه خوار آورد  
قسمت هر کس و کیل رزق ناچار آورد

(اهلی شیرازی، ۴۵۴-۴۵۵: ۱۳۴۴)

کنه تو برون ز حد ادراک  
هم از تو بلند قصر افلاک  
پیداست مقام ذره خاک  
همچون گل و لاله خار و خاشاک  
نتوان شد از این ره خطرناک  
بر کسوت جان طراز لولاک  
در بزم مجردان چالاک  
کز رحمت هستیش کند پاک

(حکمت، ۲۳۸: ۱۳۶۳)

وی آتش هوای تو در ملک جان زده  
آتش میان خرمن صاحب‌دلان زده  
عقلی که در صفات تو لاف بیان زده  
چشمی به غمزه‌ای ره صد کاروان زده  
تا در طریق عشق نباشم زیان زده  
تا از شراب شوق رطل گردان زده

(قاسم انوار، ۲۷۸: ۱۳۳۷)

دو حرف کاف و نون یک جا رقم زد  
ز کاف آورد بیرون قاف تا قاف  
پدید آورد از مه تا به ماهی  
وگر ماهی است غرق بحر جودست  
دهد بر وحدت ذاتش گواهی  
بود از نکته تسو حید او پسر

(هلالی جغتایی، ۲۷۷: ۱۳۳۷)

ذکر تو مطلع غزل طبع سخن سرای را  
دل که فروغ می‌دهد جام جهان نمای را  
گر به کرشمه سردهی نرگس سرمه‌سای را  
عشق تو جلوه می‌دهد خنجر سرزدای را  
بر سر کعبه ره دهی رند برهنه پای را  
گوش نهاده‌ام همین زمزمه درای را  
تا به زبان عارفان وصف کند خدای را

شربت آبی کز کرم بخشد نبات تشنه را  
راستی را نیک و بد وایسته تقدیر اوست  
جمله یک ذاتند در اصل وجود ایشان ولی  
خدمت حق کن غم روزی مخور کز خوان رزق

ای ذات تو از صفات ما پاک  
هم از تو منیر شمع انجم  
آدم به تو شد مکرم از نه  
پرورده ز ابر رحمت توست  
بی بدرقعه عنایست تو  
یارب به کمال آن که دارد  
کز جام صفا و خم وحدت  
آن باده حواله کن به جامی

ای کوس کبریای تو در لامکان زده  
عشقت به غیرت آمده و قهرمان شده  
لحیران شد از لوامع اشراق آن جمال  
رویت زلمعه پیشرو کاروان شده  
هر روز درد و سوز دلم را زیاده کن  
برخاسته ز فکر جهان جان «قاسمی»

چو اول دست قدرت بر قلم زد  
کف کافی او از عین الطاف  
ز شکل نقطه نون هم کماهی  
اگر ماهست پیشش در سجودست  
زهی صانع! که از مه تا به ماهی  
صدف را چیست دانی در دهن در؟

ای سر نامه نام تو عقل گره‌گشای را  
آینه‌وار یافته یک نظر از جمال تو  
نسخه سحر سامری کاغذ توتیا شود  
تیغ زبان عارفان گرد گرفت و همچنان  
غایت دستگیری است آن که چو طایر حرم  
من ز کجا و حالت صوت و سماع صوفیان  
کیست «فغانی» حزین مست سیاه‌نامه‌ای

(بابافغانی، ۷۴: ۱۳۴۰)

## ۷. فراق

مضمون «فراق»، از دیرباز در شعر فارسی مورد توجه بوده است و این مضمون، با متعالی شدن معشوق، در محدوده زمانی قرن ششم تا نهم، با قوت بیشتری در شعر فارسی حضور یافته است تا آنجا که فراوانی این مضمون، باعث پیدایش عنوان «غزل‌های فراقی» در ادب فارسی شده است.

پیاپی شد غزل‌های فراقی برآمد بانگ نوش ساقی

(نظامی، ۱۷۹: ۱۳۷۰)

وصال دوستان روزی ما نیست بخوان حافظ غزل‌های فراقی

(حافظ، ۳۰۸: ۱۳۷۰)

در قرن نهم نیز این مضمون شمار قابل ملاحظه‌ای از شعرها را به خود اختصاص داده است و از آنجا که این مضمون با صفات معشوق در پیوند است؛ ۹۵ درصد از موارد در غزل‌های عاشقانه گنجانده شده است؛ ولی در شعرهای عرفانی، مانند غزل‌های شاه نعمت‌اله ولی، کمتر از این مضمون سخن رفته است، حال آن که در شعرهای عرفانی سده‌های قبل، مضمون «فراق» در شعرهای عرفانی نیز به چشم می‌خورد و در این نوع شعرها «فراق» به معنی دوری از حریم قرب الهی و منشأ و مولد انسان است.

به هر حال همان طور که اشاره شد، مضمون «فراق» در شعر قرن نهم، در ارتباط با معشوق زمینی متعالی است و بیشتر هم در قالب غزل عرض اندام کرده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

زبس که سینه خراش است ز زخم خار فراق  
ز ما مبر که به بوی تو ای غزاله چین  
ز روزگار بنانند خلق و این طرفه  
جدا ز گلشن وصلت چو لاله‌ام ای گل  
چه قدر وصل شناسد کسی که چون «اهلی»  
هنوز بامی وصلیم در خمار فراق  
ز ملک وصل فتادیم در دیار فراق  
که روزگار بنالد ز روزگار فراق  
ستاره سوخته هجر و داغدار فراق  
به خاک و خون نشیند ز رهگذار فراق

(اهلی شیرازی، ۲۷۶: ۱۳۴۴)

جگر پر درد و دل پر خونم، ای جان  
ندارم طاقت ایام فرقت  
چه سازم، چاره دردم چه باشد؟  
... اگر «قاسم» نبیند روی آن یار  
به آب دیده گلگونم، ای جان  
چه گویم من که بی تو چونم، ای جان  
بر آن زلف و زخت مفتونم، ای جان  
به جان تو که بس محزونم، ای جان

(قاسم انوار، ۲۵۴: ۱۳۳۷)

روز هجران تو، یا رب ز کجا پیش آمد؟  
آن بلایی که ز اندیشه آن می‌مردم  
چشم بر هم مزن و هر طرف از ناز مبین  
روز بگذشت «هلالی» شب هجران برسد  
این چه روزیست که پیش من درویش آمد؟  
عاقبت پیش من عاقبت اندیش آمد  
که به ریش دلم از هر مژه صدنیش آمد  
وہ! چه روز سیاهی این که مرا پیش آمد

(هلالی جغتایی، ۵۴: ۱۳۳۷)

جانم افگارست و تن بیمار و دل خون از فراق  
غرق خون دیده‌ام شبهای هجران و اجل  
تا شد آن شاخ گل رعنا برون از دیده‌ام  
مانده محروم از حریم آستانش روز و شب  
گر نخواهی بر سر بیمار هجران آمدن  
هر نفس دردیست بر درد من افزون از فراق  
بر سرم پیوسته می‌آرد شبیخون از فراق  
می‌رود بر روی زردم اشک گلگون از فراق  
سنگ بر سر می‌زنم در کوه و هامون از فراق  
جان نخواهد برد مشتاق تو بیرون از فراق

تا شدی ای گوهر مقصود غایب از نظر چشمه چشم «فغانی» گشت جیحون از فراق  
(بابافغانی، ۳۰۲: ۱۳۴۰)

### ۸. بی‌اعتباری دنیا

بی اعتبار بودن دنیا و اعتماد نداشتن به آن، یکی از مضامینی است که از دیرباز در شعر فارسی وجود داشته است.

این مضمون به خصوص پس از ورود اندیشه‌های عرفانی و توجه به جهان آخرت و ذات خداوند که مقصد و معبود نهایی است، قوت گرفت و می‌توان گفت هیچ دیوانی از شاعران قرن پنجم تا قرن نهم را، نمی‌توان یافت که چند بیتی راجع به این مضمون در آن گنجانیده نشده باشد

توجه نکردن به دنیا، به ویژه، در شعر قرن نهم که جوامع پیوسته دستخوش تغییر حکومت‌ها بوده و شاعران از گرایش‌های مذهبی تند بهرهمندند گسترش خاصی می‌یابد و در بیشتر دیوان‌ها بیت‌هایی مشاهده می‌شود که انسان را از توجه و تکیه و دل نهادن بر این جهان برحذر داشته و بدی‌ها و آفت‌های این توجه را، در بیان‌های گوناگون به انسان گوشزد می‌نماید.

در شعر قرن نهم، این مضمون در بیشتر موارد، در قالب «قطعه» گنجانیده می‌شود و گهگاه، در قالب‌های دیگر، همچون غزل، رباعی، قصیده و به ندرت مثنوی نیز مشاهده می‌شود.  
در نمونه‌های زیر سعی شده که از شاعران مختلف این قرن و قالب‌های متفاوتی که این مضمون در آن‌ها جای گرفته، نمونه‌هایی ارائه شود:

<p>تا زنده‌ای مقید این دام مانده‌ای تا کی مقید از پی این دام مانده‌ای شرمت نمی‌شود که بس ایام مانده‌ای در صبح باز منتظر شام مانده‌ای خامی هنوز و در طمع خام مانده‌ای ناگه اسیر گور چو بهرام مانده‌ای (اهلی شیرازی، ۵۵۶-۵۵۵: ۱۳۴۴)</p>	<p>ای دل ز خود بمیر که گردی خلاص، از آنکه دامی است زندگی و به زندان روزگار مهمان‌سراست عالم و مهمان سه روزه است آخر ز شام تا به کی منتظر به صبح سیر از جهان نیی اگر ت میل بر بقاست ... گور زمانه رام تو گر شد، ز ره مرو</p>
---	---

<p>چو نقد وقت تو شد فقر خاک بر سر گنج ز گشت مات شود شاه عرصه شطرنج که زاغ نغمه‌سرا گشتست و جغد قافیه سنج که هست چاره‌کارت برون ازین شش‌وپنج که آن شکنجه و بندست مرد را نه شکنج (حکمت، جامی، ۲۳۴: ۱۳۶۳)</p>	<p>درین خرابه مکش بهر گنج غصه و رنج به کشت و کار جهان رخ میار کاخر داو به قصر عشرت و ایوان عیش شاهان بین گریز یک دو سه روزی ز حبس حس و جهت شکنج طره خوبان مگیر و عشوه مخر</p>
--	---

<p>جز زیان از نفس بد فرما چه سود؟ آخر، ای جان پادشایی تا به کی؟ دور مانندی از جهان دار غفور (قاسم انوار، ۳۶۵: ۱۳۳۷)</p>	<p>ای اسیر لذت دنیا چه بود جو جو از مردم گدایی تا به کی؟ ... از فسون این جهان، دار غرور</p>
---	---

<p>که تیغ سیاست به کینت کشد قضا و قدر زیر زینت کشد اجل عاقبت بر زمینت کشد</p>	<p>دلا تا توان مهر گیتی مورز مشو غره، گر ابلق چرخ را گرفتم که بسر آسمان رفته‌ای</p>
---	---

در بحر محیط چشم ما را بنگر  
 کآن آب حیات را نموده به حباب  
 هر دم چو فلک به وضع دیگر گردد  
 (شاه نعمت‌اله ولی، ۵۷۱: ۱۳۳۹)  
 کام دل از او کجا می‌ستر گردد؟  
 چون دور مراد ما رسد برگردد  
 (باباغانی، ۴۱۹: ۱۳۴۰)

### ۹. اخلاق و بند و اندرز

همان‌گونه که می‌دانیم شعرهای اخلاقی از اواخر قرن چهارم، در شعر فارسی ظاهر شد و به ویژه، این مضمون، در شعر کسانی از رشد و پختگی در خور توجهی برخوردار شد. اما کمال واقعی این‌گونه شعرها در قرن ششم، و هفتم بود، زیرا در این دوره، سنایی ظهور کرد و با آمیزش مضامین اخلاقی با عرفان، سروده‌های زیبا و مؤثری پدید آورد. شیوه سنایی در بیان بند و اندرز، بعدها سرمشق تعداد زیادی از شاعران قرار گرفت که از آن جمله می‌توان، به انوری که در قطعه‌های اخلاقی خود، به قطعه‌های سنایی نظر داشته و نظامی گنجوی که در مخزن‌الاسرار، از حدیقه‌الحقیقه او تبعیت کرده است، اشاره کرد. پس از آن، سرودن شعرهای اخلاقی به وسیله سعدی و دیگر شاعران تداوم یافت تا این که این مضمون به شعر قرن نهم نیز انتقال یافت. در شعر قرن نهم، یکی به دلیل گرایش‌های مذهبی شاعران و دیگر، به سبب گسترش و ورود بیش از پیش اصطلاحات عرفانی در شعر، این مضمون گسترش و تنوع قابل ملاحظه‌ای دارد. جالب است که در شعر قرن نهم، این مضمون بیشتر در قالب « مثنوی » گنجانیده می‌شود که از نمونه‌های جالب آن مثنوی « صفات‌العاشقین » هلالی جغتایی است و گهگاه، در قالب قطعه، رباعی و غزل نیز مشاهده می‌شود. از برجسته‌ترین شاعران قرن نهم که به این مضمون پرداخته‌اند، شاه نعمت‌اله ولی، اهلی شیرازی، قاسم انوار، هلالی جغتایی، باباغانی و جامی است که به شعرهایی از آن‌ها، در این زمینه، اشاره می‌شود:

صاحب نظری کو که جهان در نظر آرد  
 یا محرم رازی که ز عقبی خبر آرد  
 زنهار مزین تیر ستم بر دل درویش  
 کان تیر ستم تیغ و سنان بر جگر آرد  
 نیکو نبود تخم بدی کاشتن آری  
 گر تخم بدی کاری آن تخم بر آرد  
 از سنگدلی سنگ منه در ره مردم  
 کوه عذابی به عوض در گذر آرد  
 چوبی که زنی بر کف پای به تظلم  
 بی‌شک به یقین دردسری را به سر آرد  
 بیداد مکن جان برادر به حقیقت  
 بیداد پدر زحمت آن بر پسر آرد  
 گر بنده « سید » شوی و تابع جدش  
 از ابر وجودت مه تابنده بر آرد  
 (شاه نعمت‌اله ولی، ۲۱۱-۲۱۰: ۱۳۳۹)

دولت و محنت عالم گذران است همه  
 گر به دولت برسی محنت درویش مجوی  
 کامیاب از دو جهان گر کندت بخت بلند  
 کام دل‌ها طلب و کام دل خویش مجوی  
 (اهلی شیرازی، ۵۵۶: ۱۳۴۴)

هر که را قصد حریم کبریاست  
 دشمنش در راه دین کبر و ریاست  
 گریه باشد هر که دارد این صفت  
 سگ به از وی پیش اهل معرفت  
 حب دنیا مظهر وصف ریاست  
 خود ریایی کیست؟ شخص خود نماست  
 ضد اخلاق است و شرک اصغر است  
 این حدیث حضرت پیغمبر است  
 راستی. شخص ریایی، مرد نیست  
 در طریق دین دلش را درد نیست



از قبول خلق چند ای بی‌خرد؟	کان قبولت نیست آبیخ رد
(قاسم انوار، ۳۶۹: ۱۳۳۷)	
جوانا چند بدخویی توان کرد؟	ز خوی بد جفاجویی توان کرد؟
تو انسانی، طریق دیو و دد چیست؟	بآن روی نکو، این خوی بد چیست؟
نکو رویی طریق مستقیم است	محمد صاحب خلق عظیم است
نکو خوی از در راحت در آید	چو گل، هر جا که باشد خوش برآید
ترش رو در پس زانو نشیند	خوش است این تا کسی رویش نبیند
(هلالی جغتایی، ۲۸۹: ۱۳۳۷)	
« فغانی » فی‌المثل در عالم خاک	اگر نسان را نمی‌یابی و گر آب
مبیر حاجت بر ارباب دنیا	که روزی می‌رساند، رب ارباب
(بابافغانی، ۴۱۶: ۱۳۴۰)	

### ۱۰. دم غنیمت شمردن

دم غنیمت شمردن از جمله مضامینی است که از روزگار نخست پیدایش شعر فارسی، به ویژه در شعر شاعران غیرعارف، از آن زیاد سخن رفته است و از اولین مراحل شکل‌گیری شعر فارسی شاهد این دیدگاه هستیم که:

شاد زی با سیه چشمان شاد      که جهان نیست جز فسانه و باد

(نفیسی، رودکی، ۵۱: ۱۳۰۹)

به نظر می‌رسد که این‌گونه شاعران تمایل دارند، گذرا و ناپایدار بودن جهان را، با بهره‌مندی از زیبایی‌ها و شادی‌های آن جبران کنند و برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این طرز تفکر خیام است. صادق هدایت در مقدمه کتاب « ترانه‌های خیام » به بحث و اظهار نظر در مورد فلسفه « دم غنیمت شمردن » می‌پردازد و منشأ این تفکر را بیش از همه بدبینی نسبت به جهان هستی می‌داند. (هدایت، ۳۴: ۱۳۴۲) و در بخش ترانه‌ها تعدادی از رباعیات وی را تحت عنوان « دم را دریابیم » می‌آورد که از جمله آن‌ها این رباعیات است.

چون عهده نمی‌شود کسی فردا را      حالی خوش دار این دل پر سودا را

می‌نوش به ماهتاب ای ماه که ماه      بسیار بتابد و نیابد ما را

(همان، ۱۰۴)

از منزل کفر تا به دین نفس است      وز عالم شک تا به یقین یک نفس است

این یک نفس عزیز را خوش می‌دار      کز حاصل عمر ما همین یک نفس است

(همان، ۱۳)

این مضمون در دوره‌های بعد نیز در شعر فارسی حضور دارد تا این که به قرن نهم می‌رسیم. در شعر قرن نهم گاه اغتنام فرصت همچون دوره‌های قبل، جنبه مادی و پرداختن به عیش و نوش دارد که از میان افرادی که به این نوع مضمون پرداخته‌اند؛ می‌توان، به هلالی جغتایی و بابافغانی شیرازی اشاره کرد. اما در پاره‌ای اوقات مضمون دم غنیمت شمردن تفاوت آشکاری با دوره‌های قبل پیدا می‌کند، بدین‌گونه که شاعر اغتنام فرصت را، با اهداف دنیایی و معنوی همراه می‌کند و معتقد است که باید از لحظه‌ها، برای پرداختن به عبادت و رسیدن به کمال عرفانی استفاده کرد. از میان شاعرانی که این‌گونه سخن گفته‌اند می‌توان به کاتبی، اهلی شیرازی و شاه نعمت‌اله ولی اشاره کرد.

شعرهایی که به عنوان نمونه انتخاب شده و در زیر به آن‌ها اشاره می‌گردد از هر دو وجه این مفهوم سخن می‌گویند.

خیز ای پسر که قافله عمر می‌رود  
رحمان گذاشتن، پی شیطان شدن خطاست  
ای خفته روز عمر تو را رو به کوتاهی است  
در خواب ناز تا به کیی چشم باز کن  
ما خود نهفته‌ایم تو خود امتیاز کن  
ایسن روز کوته از شب طاعت دراز کن  
(اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۴۹۱)

تا کی دلت از چرخ حزین خواهد بود  
خوش باش، که روزگار پیش از من و تو  
می‌رود عمر ما، دریغاً عمر  
عمر بر باد می‌دهی حیف است  
یک دو روزی غنیمتت مسی‌دان  
عمر امروز در پیی فسردها  
هر چه فوت شد از تو در عالم  
لذت عمر «نعمت‌اله» جو  
با محنت و درد هم نشین خواهد بود  
تا بود، چنان بود و چنین خواهد بود  
(هلالی جغتایی، ۱۳۳۷: ۲۱۴)

مگذارش چنین خدا را عمر  
باز ناید گذشته جانما عمر  
که نماند مدام با ما عمر  
صرف کردن دریغ فردا عمر  
عوضش بازبایی الا عمر  
تا بیایی تو ذوق او با عمر  
(شاه نعمت‌اله ولی، ۱۳۳۹: ۲۹۱)

خدا را صاف کن با ما دل بی کینه خود را  
دلا امروز اگر خوش حالتی داری غنیمت دان  
اگر یابد «فغانی» یک سر مو بویی از هستی  
مدار از خاکساران در غبار آینه خود را  
مبین ناکامی فردا و کام دینه خود را  
بسوزد در حضور خرقة پشمینه خود را  
(باباغانی شیرازی، ۱۳۴۰: ۱۷)

بیا که عمر چو باد بهار می‌گذرد  
تو غافل و شفق خون دیده می‌بارد  
ز چشم اهل نظر کسب کن حیات ابد  
هزار صید نشاط است در کمینگه عمر  
تفرج از طلبی شاهراه دل مگذار  
مرا قد چو کمان زیر خاک رفت و هنوز  
ز جان «کاتبی» ار تیر غم گذشت، گذشت  
به کار باش که هنگام کار می‌گذرد  
که روز می‌رود و روزگار می‌گذرد  
که آب خضر در این جویبار می‌گذرد  
مرو بخواب که چندین شکار می‌گذرد  
که شهریار از این رهگذار می‌گذرد  
خندنگ آه ز سنگ مزار می‌گذرد  
درین دیار از این بی‌شمار می‌گذرد  
(صفا، کاتبی، ۱۳۶۹: ۲۴۳)

## ۱۱. غم

«غم» یکی از مضامینی است که از دیرباز در شعر فارسی حضور داشته و در قرن مورد بحث ما، یعنی قرن نهم نیز همچنان در شعر حاضر است.

منظور از «غم» در شعر قرن نهم، در بیشتر موارد غم ناشی از عشق است و این عشق می‌تواند جنبه زمینی و محسوس داشته باشد و یا جنبه عرفانی و ملکوتی. در هر صورت، باعث و برانگیزنده حس غم در شاعر، «عشق» است. نکته قابل ذکر این است که شاعران این عهد نیز به پیروی از یک سنت ادبی که عبارت بود از برتری غم عشق بر شادی و از قرن ششم در ادبیات آغاز شد، غم عشق را از هر شادی برتر می‌شمارند و گاه تنها بهره عشق را همین غمی می‌دانند که پیوسته و حتی تا زمان مرگ با آن‌هاست.

از نمونه‌های جالب حضور مضمون «غم» در شعر قرن نهم، شعرهای زیر است:

غمی دارم ازو سودم همین است نگارم ساخت بهبودم همین است

- کشم آهی و سوزم خرمن خود  
اگر من زنده باشم و نباشم  
ز برق آه سازم خانه روشن  
...کشایم در خیال آن روی و سوزم
- زبان آتش آلودم همین است  
ترا خوش باد مقصودم همین است  
طربگاه زرانسودم همین است  
«فغانی» فال مسعودم همین است  
(بابافغانی، ۱۵۴: ۱۳۴۰)
- در دل بی خیران جز غم عالم نیست  
از جنون من و حسن تو سخن بسیار است  
گر طیبیان ز پی داغ تو مرهم سازند  
بس که سودای تو دارم غم خود نیست مرا  
غنچه خرمی از خاک «هلالی» مطلب
- در غم عشق تو ما را خبر از عالم نیست  
قصه ما و تو از لیلی و مجنون کم نیست  
کی گذاریم که آن داغ کم از مرهم نیست  
گرازاین پیش غمی بودکنون آن هم نیست  
که سر روضه او جای دل خرم نیست  
(هلالی جغتایی، ۳۳: ۱۳۳۷)
- عاشق مجنونم و صحرای غم جای من است  
سوختن در آفتاب غم نه کار هر کس است  
تلخی غم همچو «اهلی» بر دلم شیرین بود
- گر بمیرم دور از او کس را چه پروای من است  
سایه من داند این محنت که همپای من است  
آنچه پیش دیگران زهر است، حلوی من است  
(اهلی شیرازی، ۳۵: ۱۳۴۴)
- تا با غم عشق او هم آواز شدم  
ز آن راه عدم نیز بسی پیمودم
- صد بار زیاده بر عدم باز شدم  
رازی بودم کنون همه راز شدم  
(شاه نعمت‌اله ولی، ۵۸۸: ۱۳۳۶)

## ۱۲. نتیجه گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد ما در این جستار به مضمون‌های رایج در شعر قرن نهم پرداختیم و از میان مضمون‌های فراوان، رایج‌ترین آن‌ها را که عبارتند از: منقبت، مدح، عرفان، عشق مجازی، خدا، فراق، بی‌اعتباری دنیا، اخلاق یا پند و اندرز، دم‌غنیمت شمردن و غم در دیوان شاعرانی مانند جامی، انسی، کاتبی، هلالی جغتایی، بابافغانی شیرازی، قاسم انوار، شاه نعمت‌اله ولی و آصفی هروی، مورد بررسی قرار دادیم.

ذکر این مضمون‌ها بر اساس تداول و رواج آن‌ها بود؛ بدین معنی که متداول‌ترین موضوع، یعنی منقبت را در آغاز ذکر و سایر مضمون‌ها را به نسبت تداول و رواجشان در مراتب بعدی قرار دادیم.

از مجموعه این تحقیق بدین نتیجه دست یافتیم که به طور تقریبی، حدود ۵۰ درصد از شعرهای این دوره، به منقبت پیامبر، امامان و بزرگان دین اختصاص دارد و این مضمون، بیشتر در قالب قصیده و به پیروی از ساختار سنتی قصیده‌های مدحی سروده شده است. در ۴۵ درصد از شعرها به مدح سلاطین و امرا پرداخته شده است که در آن‌ها نیز تمام سنن ادبی مرسوم رعایت شده؛ افزون بر این که گاهی مدح سلاطین با مسائل و تلاش‌های مذهبی نیز توأم شده است.

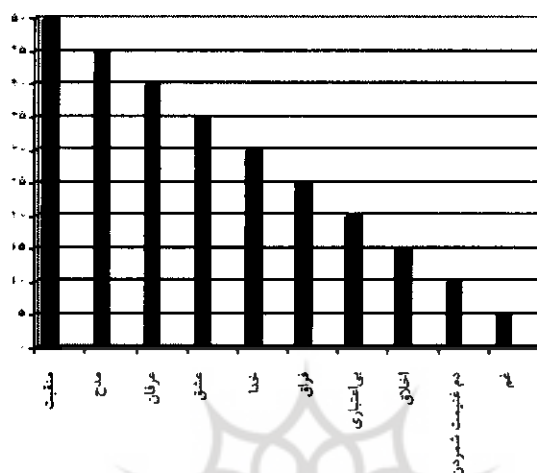
با توجه به رشد روزافزون تصوف در ایران، حدود ۴۰ درصد از شعرهای به مضامین عرفانی به ویژه عشق عرفانی تعلق پیدا کرده که در این شعرها تمام اصطلاحات، واژه‌ها و تفکرات عرفانی رایج در شعر فارسی حضور دارد.

حدود ۳۵ درصد از شعرها به بیان عشق مجازی، منتهی به صورت تعالی یافته آن که از قرن ششم متداول شده پرداخته‌اند. با توجه به گرایش‌ها و تعصبات مذهبی شاعران و سلاطین وقت، در حدود ۳۰ درصد از شعرها به توصیف یا مناجات با خداوند اختصاص یافته‌اند.

مضمون فراق و غم نیز که هر دو متعاقب یا پیامد عشق، چه عشق عرفانی و چه جسمانی می‌باشند؛ از دیگر مضامین رایج این عهدند که به ترتیب ۲۵ درصد و ۵ درصد از شعرها را به خود اختصاص داده‌اند.

مضامین بی‌اعتباری دنیا و اغتنام فرصت که از دیرباز در شعر فارسی بوده‌اند، در این عهد نیز یافت می‌شوند؛ منتهی تا حدودی به آن‌ها رنگ و لعاب مذهبی زده شده و به همین جهت، اندک تفاوتی با دوره‌های قبل پیدا می‌کنند و آن‌ها حدود ۲۰ درصد و ۱۰ درصد از شعرهای این دوره را به خود اختصاص داده‌اند و سرانجام مضمون اخلاق یا پند و اندرز است که تفکرات و گرایش‌های مذهبی شاعران باعث شده که حدود ۱۵ درصد از شعرهای این دوره به این امر اختصاص یابد.

چنانچه بخواهیم نموداری از این ده مضمون با توجه به گسترش یا عدم گسترش آن‌ها، ارائه دهیم، به صورت زیر خواهد بود:



### منابع

- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۰). تاریخ مفصل ایران، تهران: بهزاد.
- اهلی شیرازی، (۱۳۴۴). کلیات شعر، به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنایی.
- بابافغانی شیرازی، (۱۳۴۰). دیوان، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال.
- حافظ، محمد. (۱۳۷۰). دیوان، تصحیح محمد قزوینی، تهران: گفتار، چاپ هفتم.
- حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۶۳). جامی، تهران: توس.
- خیام. (۱۳۷۰). رباعیات، به تصحیح فروخی و غنی، تهران: اساطیر.
- روزبهان بقلی شیرازی. (۱۳۶۶). عبهرالعاشقین. به تصحیح و مقدمه هنری کربین و محمد معین. تهران: منوچهری، چاپ سوم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۹). از کوچه زندان، تهران: امیرکبیر.
- زمجی اسفراینی، معین‌الدین. (۱۳۳۸). روضات الجنات فی اوصاف مدینه الیهرات، به اهتمام محمدکاظم امام، تهران.
- شاه نعمت‌اله، ولی‌ماهانی کرمانی. (۱۳۳۹). کلیات دیوان، به اهتمام محمود علمی، تهران: چاپخانه محمدحسن علمی.
- شبل‌نعمانی. شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه سید محمد فخر داعی گیلانی، تهران: ابن سینا.
- صبور، داریوش. (۱۳۷۰). آفاق غزل فارسی، تهران: گفتار، چاپ دوم.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی، چاپ ششم.
- قاسم انوار. (۱۳۳۷). کلیات، با تصحیح و مقابله سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- نظامی گنجوی. (۱۳۷۰). کلیات خمس، به اهتمام م، درویش، تهران: جاویدان، چاپ دوم.
- نفیسی، سعید. (۱۳۰۹). احوال و اشعار رودکی، تهران: ترقی.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲). ترانه‌های خیام، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- هلالی جغتایی. (۱۳۳۷). دیوان، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.